

خاطره ای از جان آرچیبالد ویلر
پانزدهم ژانویه ۱۹۸۹ چند دقیقه ای با ویلر صحبت کردم. هنگامی که سرش را جلو آورد تا نام و نشان مرا که به
سینه ام چسبانده بودم بخواند، سمعک هایش توجه مرا جلب کرد. "آها! شما اهل ایران هستید!" این گفته ی او
کاملا مرا غافلگیر کرد و یکی دو جمله ی بعدی او را نصفه نیمه شنیدم. انگار پسر او یا یکی از آشنایانش زمانی
را در شیراز بسر کرده بوده است.

شاخه ی تاریخ فیزیک انجمن فیزیک آمریکا، همراه با انجمن آمریکا به منظور ارتقای علم، و انجمن معلمان
فیزیک آمریکا، گردهمایی خود با نام `پنجاهمین سالگرد کشف شکافت هسته ای` را در آن روز در سالن
کولونیال هتل وستن سن فرنیسیس در سانفرانسیسکو برگزار می کرد. جان آرچیبالد ویلر سخنران دوم بود، بعد از
امیلیو سگره. در طول سخنرانیش ویلر به اول سپتامبر ۱۹۳۹ اشاره کرد: روزی که مقاله بور و او (با عنوان
سازوکار شکافت هسته ای) در فیزیکال ریویو به چاپ رسید، مقاله اوپنهایمر و اسنایدر درباره سیاهچاله (که این
اسم را ویلر بر آن گذاشته بود) در فیزیکال ریویو چاپ شده بود و روزی که آلمان با تصرف لهستان جنگ دوم
جهانی را شروع کرده بود. همچنین در یادداشت هایم آمده که ویلر در پرینستون مسئول جلسات خبرنگارستان بوده
است (متاسفانه ننوشتم که در دانشگاه پرینستون یا در مرکز تحقیقات پیشرفته). ویلر گفت که اینشتین از
"اتاق چایخوری" مرکز تحقیقات پیشرفته پرینستون چنین یاد می کرد: مکانی که در آن مطالبی را که نفهمیده
بودیم برای هم توضیح می دادیم.

آن زمان ها فعالانه درباره تاریخ علم مطالعه می کردم و فکر نمی کنم چیزی بود که درباره زندگی اینشتین چاپ
شده بود و من نخوانده بودم. طبیعی بود که بخواهم از این فرصت طلایی برای بیشتر دانستن درباره اینشتین
استفاده کنم. اول به ویلر از درس هایش درباره نظریه اینشتین پرسیدم. این درس ها را ویلر هنگامی که در آلمان
بود ارائه کرده بود و بعدا در کتابی به نام `بینش اینشتین` به چاپ رسیده بود. ویلر را به یاد عکسی انداختم که
در ابتدای کتاب آمده و او را در حال قدم زدن در کنار یوکاوا و اینشتین نشان می دهد. سپس از ویلر خواش
کردم که از اینشتین برایم بگوید. ویلر ابتدا گفت که در آن عکس شخص دیگری هم به نام (هومی جهانگیر) بابا
هست که به خاطر کمبود فضا، در عکس چاپ شده در کتاب نیامده است. ویلر سپس گفت که یک بار سعی کرده
بود در اتاق چایخوری پرینستون نظریه های فاینمن را به اینشتین بقبولاند و او را به مکانیک کوانتومی متقاعد
کند. اما اینشتین در جواب گفته بود، "شاید همین طور باشد که می گوئید اما من هنوز فکر نمی کنم پروردگار
تاس بیاندازد، ولی خب شاید من آن قدر تکلیف خود را ادا کرده باشم که اجازه داشته باشم اشتباه کنم."
ویلر سپس خندید، "هوهوو!"

پیش از این که از او تشکر و خداحافظی کنم، ویلر دفترچه ی مرا گرفت و نام ویراستاران کتابی را روی آن
نوشت که برخی از خاطراتش از اینشتین در آن آمده است: آیشلبرگ و زکسل (اسم کتاب چنین است:
آلبرت اینشتین و تاثیرش بر فیزیک، فلسفه و سیاست). در نوشتن این یادداشت از همان دفترچه استفاده کردم.
محمدرضا کلاه چی

مجله فیزیک

سال ۲۷، شماره ۲۰۱، بهار و تابستان ۱۳۸۸

مرکز نشر دانشگاهی